



رد پای واسوخت بر جاده‌ی شعر فارسی

(از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل)

دکتر هادی خدیورا^۱، شیما فرجی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۷/۲۷

چکیده

نویسندگان این مقاله نخست سعی دارند به ارائه‌ی تعریف دقیقی از واسوخت، انواع و اهداف آن پردازند و مشخص کنند که شاعران از چه زمان و به چه دلیل رو به سرایش اشعار واسوختی آورده‌اند. نیز تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های مضامین واسوختی در سبک خراسانی و عراقی در مقایسه با مکتب واسوخت از جمله دستاوردهای این پژوهش است. واسوخت از مصدر مرکب مرخم به معنی بیزاری و رویگردانی عاشق از معشوق می‌باشد. مضامین واسوختی از ابتدا همراستا با جریان سوخت- البته نه به فراگیری آن- بلکه همواره با شدت و ضعفی متفاوت از جانب شاعران مختلفی به شعر کشیده شده که البته پرداختن به این مضمون با اعمال پاره‌ای تغییرات امروزه نیز کاربرد دارد. مضمون واسوخت در سبک خراسان از اعتدالی نسبی برخوردار است به طوری که رفتار واسوختی به یک‌اندازه از محبّ و محبوب اشعار سبک خراسانی سر می‌زند. در سبک عراقی هرچند معشوق بر مسند ناز تکیه می‌زند و عاشق بر مفرش نیاز نزول می‌کند؛ اما رگه‌هایی کمرنگ از واسوخت‌گویی در سروده‌های شاعران سبک عراقی نیز به چشم می‌آید که در نوع خود جالب توجه است. گفتنی است این شیوه از واسوخت‌گویی که در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی بیشتر در لابه‌لای اشعار سوختی قرار می‌گرفت، با روی کار آمدن مکتب واسوخت تغییر نمود و شکلی مستقل یافت. واسوخت و سوخت هر دو از بطن وقوع‌گرایی زاده شدند. وقوع نیز تحت الگوی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری شکل گرفته است.

کلیدواژه‌ها: عشق، عاشق، معشوق، وقوع، واسوخت.

۱ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران.

۲ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران. shimafarajifar@yahoo.com

عشق‌بازی‌های شاعران برمی‌داشت، آن‌زمان بود که می‌توانستیم به صراحت حکم کنیم یک شعر حاصل حقیقت‌سرایی است یا حقیقت‌انگاری. در اصل حقیقت‌سرایی یعنی انعکاس حقیقت رابطه‌ی عاشق و معشوق از زاویه‌ی دید عاشق و حقیقت‌انگاری یعنی انعکاس وارونه‌ی ویژگی‌های معشوق از جانب عاشق.

در کل تا انتهای قرن نهم وقوع‌سرایی‌های غیر مستقل و به تبع آن گرایش‌ات سوختی و واسوختی پنهان در شعر ادامه می‌یابد تا اینکه در قرن دهم مکتب وقوع شکل می‌گیرد. در همین قرن این مکتب خود زمینه‌ساز مکتبی به نام واسوخت می‌شود. مکتب وقوع «در ربع قرن دهم شکل گرفت و در نیمه‌ی دوم همان قرن به اوج خود رسید و تقریباً تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت». (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۷۰) این شیوه، چاره‌ای بود که پاره‌ای از شاعران قرن دهم برای رهایی از قید ابتدال و تکرار و برای به کارگرفتن مضمونی جدید اندیشیده بودند. از این رو حقیقت‌گویی اما فقط بین دو قهرمان اصلی اشعار عشقی یعنی عاشق و معشوق رواج یافت (همان) از شاعران معروف این مکتب می‌توان به میرزا شرف جهان قزوینی، شهیدی قمی، وحشی بافقی، محتشم کاشانی و... اشاره کرد. (همان: ۲۷۱)

همان‌طور که گفتیم، اگرچه اوج به کارگرفتن مضامین واسوختی به قرن ده و یازدهم بازمی‌گردد، اما سرودن مضامین وقوعی و واسوختی قبل از این به صورتی پراکنده در اشعار سبک خراسانی و عراقی کاربرد داشته. نیز این مضمون امروزه گاهی بنا به مقصود سراینده‌گان به کار گرفته می‌شود.

واسوخت زیرمجموعه‌ی وقوع‌گرایی است و به تبعیت از وقوع‌گرایی می‌تواند دو جنبه‌ی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری داشته باشد.

ارتباط وقوع و واسوخت:

آنچه تعیین کننده‌ی حقیقت‌سرایی یا حقیقت‌انگاری‌های عاشقانه است به نوع رابطه‌ی عاشقانه و ذهنیت عاشق نسبت به معشوق بستگی دارد. واسوختی که برآیند حقیقت‌سرایی باشد زمانی شکل می‌گیرد که عاشق در برابر معشوق احساس برتری و فضل بیشتری نماید. او در شعرش فضل و کمال خود و کاستی‌ها و معایب معشوق را برجسته می‌سازد. در اصل اگر حقیقت رابطه عکس این باشد سوخت‌سرایی شکل می‌گیرد.

درباره‌ی علت تمایل شاعران از سوخت‌سرایی به واسوختگویی باید گفت: تنها کافی است دست عاشق از شیوه‌ی سوخت به دامن وصال معشوق نرسد؛ که در این صورت شاعر به واسوخت روی می‌آورد.

این مبرهن است که قضاوت شاعر عاشق از معشوق، اعتدال یک فرد بی‌طرف را نخواهد داشت. نیز هر چه شراره‌های آتش عشق بیشتر در وجود شاعر شعله بکشد، محاسن معشوق را پررنگتر جلوه می‌دهد. برای مثال چشم بی‌فروغ معشوق، دیده‌ی شهلا می‌شود؛ قامتش رعنا می‌گردد و در کل همه‌ی معایب او در نظرش به هنر و فضل بدل می‌شود؛ کما اینکه در ادبیات کهن ما معشوق همیشه به زیبایی تصاویر مینیاتوری است. در این شرایط شعری سوختی شکل می‌گیرد که برآیند حقیقت‌انگاری است. اما واسوختی که حاصل حقیقت‌انگاری است زمانی ایجاد می‌شود که عاشق به منظور تلنگر به وجدان معشوق به انعکاس وارونه و منفی برخی از ویژگی‌های معشوق بپردازد. در این صورت عاشق برای برجسته ساختن سوخت‌سرایی‌هایش در نظر معشوق واسوخت‌گویی می‌کند. اما لطف و زیبایی معنوی واسوختی که حاصل حقیقت‌انگاری باشد در مقایسه با واسوختی که برآیند حقیقت‌گویی است چشمگیرتر می‌نماید.

قائل به برقراری تعادل و برابری رفتار بین مُحبّ و محبوب هستند. به عبارتی در غالب اشعار عاشقانه‌ی آن‌ها اگر سخن از خیانت و بی‌وفایی باشد، هر دو طرف این رابطه در آن سهیم‌اند؛ همان‌طور که وفاداری نیز از هر دو جانب رابطه‌ی عاشقانه سرزندگی است.

سبک خراسانی نیز از لحاظ پرداختن به مضامین سوختی دارای اعتدال و مضامین سروده‌ها بیشتر در درجات پایین سوز و گداز است. [۴] ولی در برخی از اشعار سبک مذکور گاهی این اعتدال به هم می‌خورد. [۵]

به تبعیت از مضامین سوختی، مضامین واسوختی سبک خراسانی نیز از تعادل برخوردار است و همان‌گونه که عملِ اعراض از معشوق سر می‌زند- و البته غیر عادی هم نیست- در پاره‌ای موارد در سبک خراسانی از جانب عاشق صورت می‌پذیرد. البته میزان واسوخت در شعر سبک خراسانی به نسبت مکتب واسوخت محدود و کم‌رنگ بوده و واسوخت در شعر شاعران این سبک از نوع شعر گذار از سوخت به واسوخت است و آنان به کمک حرب‌های اعراض سعی در رام کردن دل توسن معشوق خویش داشته‌اند.

اشعار زیر از دیوان‌های فرخی و منوچهری انتخاب شده که در کل در بردارنده‌ی مضامین واسوختی و از نوع اشعار گذار از سوخت به واسوخت می‌باشد.

الف) فرخی سیستانی:

مرا گر چو من دوستداری نباید
چرا مهربانی نمایم کسی را
چرا دل نهم بر دل جنگ‌جویی
دل آن را دهم کو به دل دادن من
دلَم نازک و مهربانست ورنی

مرا نیز همچون تویی کم نیاید...
 که پیوسته نامهربانی نماید
 که دل زو همه رنج و درد آزماید
 برافروزد و شادمانی فزاید
 درین کار گفتار چندین چه باید

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۴۳۵)

ای تُرک دلفریب، دلِ من، نگاه‌دار
 تا کی بود بهانه و تا کی بود عتاب
 هر روز نو عتابی و دیگر بهانه‌ای
 جز ناز و جز عتاب چه داری دگر بیار
 این عشق نیست، جانا جنگست و کارزار
 ناخوش بود عتاب زمانی فروگذار...

(همان: ۱۹۱)

ای پسر جنگ بنه، بوسه بیار
 تو چو من یار نیابی به جهان
 این همه جنگ و درشتی به چه کار؟...
 من چو تو یابم هر روز هزار

(همو، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

(ب) منوچهری دامغانی
 صنما بی تو دلم هیچ شکبیا نشود
 یکدل و یکتا خواهم که بوی جمله مرا
 ناز چندان کن بر من که کنی صحبت من

زشتی از رویِ نکو زشت بُود گر، دانی
یا مکن وعده هر آن چیز که آن نتوانی...
نیستی ای بت یکباره بدین نادانی...
مکن ای دوست که کیفر بری و درمانی...

(همو: ۱۳۸۴: ۱۴۲)

خواهم که بدانم من، جانا که چه خو داری؟
خدمت نکنی ما را، وز ما طلبی خدمت
رو رو، که به یکباره چونین نتوان بودن
یا دوستی صادق، یا دشمنی ظاهر
تا از چه برآشوبی، یا از چه بیازاری...
یاری نکنی ما را، وز ما نبری خواری
لنگی نتوان بُردن، ای دوست به رهواری...
یا یکسره پیوستن، یا یکسره بیزاری...

(همان، ص ۱۴۲)

ای ترک ترا با دلِ احرار چه کارست
من پار بسی رنج و عنای تو کشیدم
نه دل دهدم کز تو کنم روی به یکسوی
نه این دل ما غارت ترکان تتارست...
امسال به هش باش که امسال نه پار است...
نه با تو ازین بیش مرا رنج و مرارست...

(همان: ص ۱۰)

واسوخت در سبک عراقی

در بررسی رابطه‌ی عاشق و معشوق اشعار عاشقانه‌ی سبک عراقی باید گفت: از تعادلی که در سبک خراسانی در رابطه‌ی محب و محبوب برقرار است، خبری نیست و از آنجا که در بیشتر اشعار، معشوق وجهی آسمانی دارد؛ به ناچار این رابطه از تعادل خارج می‌شود و در اصل یکی بر مفرش نیاز هبوط کرده و دیگری بر مسند رفیع ناز تکیه می‌زند. به بیانی دیگر معشوق، خدایی می‌کند و عاشق، بندگی. نیز اگر تا قبل ازین معشوق سبک خراسانی دست‌یافتنی بود، در سبک عراقی دیرپاب و نایاب می‌شود و حتی امید وصالش بر اذهان، شأنِ نزول نمی‌یابد. همین شرایطِ نابرابر بین عاشق و معشوق است که باعث می‌شود تا درین دوره (سبک عراقی) شاهدِ پُر سوز و گدازترین اشعارِ سوختی باشیم. [۶]

زیبایی روح بشر به وجود پیچیدگی‌هایی است که در آن نهفته است. این پیچیدگی بیش از همه در اشعار شاعران سوخت‌سرای سبک عراقی نمایان است. شاعران این سبک بیشتر در میانه‌ی سوخت‌سرایی‌ها به مضامین واسوختی اشاره داشته‌اند. شاعران سبک عراقی در واسوخت هنوز به ثبات قدم نرسیده و یا به قولی حرف آن‌ها در واسوخت‌گویی و اعراض، از صمیم دلشان بر نمی‌آید. در این نوع واسوخت عاشق به ظاهر می‌راند، اما در جای جای اشعارش به ندایی پنهانی معشوق را به جانب خود می‌خواند و تهدید معشوق از جانب عاشق بیشتر به اندازی می‌ماند که در پی‌اش تبشیری است.

در اینجا اشعاری از سبک عراقی را نقل می‌کنیم که در آن شاعران این سبک شعری، مضمونی متوسط از واسوخت و در نمونه‌ی دوم واسوختی پرسوز و گداز را به شعر کشیده‌اند.

مشتاقی و صبوری از حد گذشت، یارا سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت

گر تو شکیب داری، طاقت نماند ما را... حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را...
(سعدی، ۱۳۸۳: ۴۱۸)

در ابیات فوق سخن از تهدید آشکار و اندازی بارز نیست و تنها جسارت شاعر این
است که بر جفا پیشگی معشوق اعتراض ورزد و بگوید که جفاپیشگی هم حدی دارد.
رفتیم اگر ملول شدی از نشستِ ما جُرمی نکرده‌ام که عقوبت کند ولیک
فرمای خدمتی که برآید ز دست ما... مردم به شرع می‌نکشند تُرک مست ما
(همان: ۴۲۹)

در این ابیات نیز عاشق عزم بر ترک یار می‌کند ولی نه به خواسته‌ی خود که به
اجبار!

اما در اشعار زیر عاشق آتشی را که از غم عشق به پا شده، به باد انتقاد گرفته و
سعی می‌کند این آتش

زبان‌گرفته را به قوت سخن‌های سرد خاموش سازد:

تا کی، ای آتش سودا، به سَرَم برخیزی
تا کی ای چشمه‌ی سیماب که در چشم منی
ای غم از هم‌نفسی تو ملالم بگرفت
تا کی، ای ناله‌ی زار، از جگرم برخیزی؟
از غم دوست به روی چو زرم برخیزی؟
هیچت افتد که خدا را زِ سرم برخیزی؟

(همان: ۱۵۷۹)

همین شاعر در جایی دیگر می‌سراید:
ای لعبتِ خندان لب لعلت که مزیده است
سعدی درِ بُستانِ هوای دگری زن

عالم از سرکشی آن مه سرگشته شدند
 دلبری عشوه ده سرکشِ خونخوارش ده
 غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده
 با طیبی دغلی پیشه سر و کارش ده
 یک سقایی حجری سینه سبکسارش ده
 پس قلاوز کژ بیهده رفتارش ده
 مدتی گردش این گنبد دوارش ده

(مولانا، ۱۳۸۶: ۹۵۰)

اوحدی مراغه‌ای

اوحدی شاعر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ منطق‌العشاق یا ده نامه را به تبعیت از روش خاص عراقی در ده نامه گویی می‌سراید. وی در نامه‌ی هفتم از زبان عاشق می‌سراید:

چو نزدیک خودم روزی نخوانی
 برآوردم ز پای این خار و رستم
 بسا دردی که از دوری کشیدم
 شبت خوش باد! من رفتم، تو دانی
 بیفکنم ز دوش این بار و رستم
 بسا رنجی که از هجر تو دیدم!

(آریان سرشت، ۱۳۹۰: ۱۷۰-۱۷۱)

امیر خسرو دهلوی

وی به تقلید از نظامی در خسرو و شیرین منظومه‌ای به نام شیرین و خسرو می‌سراید و در طی یکی از نامه‌ها از زبان خسرو به توصیف احوال هجران پرداخته و

واسوخت‌گویی در شاعران مکتب واسوخت

در قرن دهم در کنار جریان کم‌رنگ شده‌ی سوخت که افرادی چون بابا فغانی شیرازی دنبال‌کنندگانِ بودند، مکتب واسوخت شکل می‌گیرد و اگر چه تا این زمان لایه‌های کم‌رنگ اندیشه‌های واسوختی در پس زمینه‌ی شعری شاعران پیش از قرن دهم وجود داشت، ولی پرداختن به مضمون واسوخت تا قبل از این هم چون نسیمی ملایم بود که هیچ‌گاه به وزندگی طوفان واسوختی قرن دهم نرسید.

در همین قرن، وحشی بافقی اندیشه‌ی محوری اشعار خود را در جلوه دادن به مضامین واسوختی قرار می‌دهد.

علاوه بر وحشی بافقی افرادی چون حسابی نطنزی، ذوقی تونی، ذهنی کاشانی، شجاع کاشانی، صافی بمی، صرفی ساوجی، ضمیری اصفهانی، ظهوری ترشیدی، قسمتی استرآبادی، میلی هروی، نقی کمره‌ای، ولی دشت بیاضی و همدمی مشهدی در جریان مکتب واسوخت قرن دهم به طبع آزمایشی پرداخته، شعر واسوختی بگویند. (گلچین معانی، ۱۳۵۰: ۱۰-۱۲)

نمونه‌هایی از اشعار واسوختی شاعران مکتب واسوخت

الف) وحشی بافقی

وحشی در سرودن اشعار واسوختی دنباله رو شاعران سبک‌های پیشین به خصوص پیرو شاعران واسوخت‌گوی سبک عراقی بوده. شعر گذار (از سوخت به واسوخت) نوعی غالب در سرایش اشعار واسوختی او است.

دل و طبع خویش را گو که شوند نرمخوتر

گله گر کنم ز خویت به جز این قدر نباشد

همه رنگ حيله بينم پس پرده‌ی فریبت

تو نه صید این شکاری، پی صید دیگری رو
 که دلم بهانه جو شد من از او بهانه جوتر...
 که شوند اگر تو خواهی قدری از این نکوتر
 بروای دورو که هستی ز گل دو رو دو رو تر
 که عقاب دیگر آمد به شکار این کبوتر...

(وحشی بافقی، ۱۳۸۴: ۲۲۳)

تَرک ما کردی برو هم صحبت اغیار باش
 آن که ما را هیچ برخورداری از وصلش نبود
 یار ما چون نیستی با هر که خواهی یار باش...
 از نهالِ وصلِ او گو غیر برخوردار باش

(همان: ۲۴۰)

ز کوی آن پری دیوانه رفتم
 نکو کردم خردمندانه رفتم...

(همان: ۲۸۸)

به سوی مُلک عدم گر چه از جفای تو رفتم
 اگر به لطف بگویی که بازگرد بیایم

(همان: ۳۰۳)

دل پر حسرت از تو برگردیدم و رفتم
 چو دیدم خوار خود را از در آن بی وفا رفتم
 من اگر این بار رفتم، رفتم آزارم مکن
 نشد پابوس روزی آستان بوسیدم و رفتم
 رسد روزی که قدر من بداند حالیا رفتم

(همان: ۳۲۰)

کافرَم یک ذرّه گر مهر تو در دل داشتم
 زان سبب عمری سر کوی تو منزل داشتم
 صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم
 پیش چشمت حالِ مرغِ نیم بسمل داشتم
 عاقبت اظهار کردم آنچه در دل داشتم

(همو، ۱۳۵۰: ص ۱۱)

نتیجه:

خلاصه‌ی سخن اینکه واسوخت به معنی اعراض و دوری عاشق از معشوق بوده و از دل وقوع بیرون آمده است. در ادبیات عاشقانه‌ی ما سوخت و واسوخت دو جریان مهم تلقی می‌شوند که از بطن وقوع زاده شده‌اند. سوخت و واسوخت تحت الگوی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری شکل می‌گیرند. البته تشخیص حقیقت‌سرایی یا حقیقت‌انگاری بودن اشعار نیازمند داشتن اطلاعات تاریخی دقیق از زوایای زندگی عاشقانه‌ی شاعران است.

واسوختی که در شعر سبک خراسانی مشاهده می‌شود، به گونه‌ای مخفی‌تر در شعر سبک عراقی دنبال می‌شود. سرانجام این مضمون شعری مورد توجه برخی شاعران قرن دهم قرار گرفته؛ به طوری که در همین قرن، وحشی بافقی اندیشه‌ی محوری اشعارش را در جلوه دادن به مضامین واسوختی قرار می‌دهد. شعر گذار از سوخت به واسوخت نوع چیره‌ی اشعار واسوختی است که شاعران در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی، عراقی و مکتب واسوخت به آن پرداخته‌اند. علاوه بر این، اشعار واسوختی در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی اکثراً به صورتی محدود و در لابه‌لای اشعار سوختی می‌آمد که با روی کار آمدن مکتب واسوخت بسامد گرفت و محدوده‌ی

پرداختن به آن از یک یا دو بیت به بیشتر ابیات یک شعر تسری یافت.

هدف عموم شاعران از سرودن این مضمون شعری از ابتدا تا قرن ده و یازدهم رام کردن دل توسن معشوق بوده که این به صورت کامل هم جهت با هدف شاعر در خلق اشعار سوختی است. زیرا همان طور که در اشعار سوختی، شاعر از روی عشق به سخن سرایی می‌پردازد؛ در واسوختی که از نوع گذار از سوخت به واسوخت است، احساسی مبنی بر عشق در شاعر حکم فرماست. ولی در اصل رنجش شاعر از معشوق، وی را بر آن می‌دارد تا به لحن واسوخت از یار گله و شکایت و حتی اعراضی مصلحتی کند. شاعر واسوخت‌گو به خوبی بر این امر واقفند است که:

کمینه خاصیت عشق جذبه‌ایست که کس را

ز هر دری که برانند بیش، بیشتر آید

(همان: ۲۷۷)

پس گاهی پیش می‌آید که معشوق را برخلاف آیین مرسوم می‌رانند و متمایل به واسوخت می‌شوند.

وحشی می‌سراید:

نه احتراز از آن جانب است همواره

گهی ز جانب وحشی هم احترازی هست

(همان: ۲۰۱)

اما در دوره‌های بعدی این هدف در سرایش مضامین واسوختی به نسبت تغییر کرده و شاعران قصد دیگری از واسوخت‌سرایی در پی می‌گیرند که این موضوع در مقاله‌ای دیگر قابل تحلیل و بررسی است.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بلخی، مولانا جلال الدین. ۱۳۸۶. کلیات دیوان شمس. مطابق تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ چهارم، تهران: انتشارات صدای معاصر
۲. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد.. ۱۳۷۹. دیوان غزلیات حافظ. به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. لغت نامه. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. ۱۳۶۳. دیوان کامل رودکی. تهران: انتشارات فخر رازی.
۵. سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۸۳. کلیات سعدی. محمد علی فروغی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات گیتی.
۶. سنایی، ابوالمجد بن آدم. ۱۳۸۵. دیوان سنایی غزنوی، محمد تقی مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سنایی.
۷. شمیسا، سیروس. ۱۳۸۲. سبک‌شناسی شعر. چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
۸. عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر. بی‌تا. کلیات دیوان فخرالدین عراقی. حواشی و تعلیقات از م. درویش، تهران: سازمان انتشارات جاویدان،
۹. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. ۱۳۴۹. دیوان حکیم فرخی سیستانی، محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۰. ۱۳۷۱. دیوان فرخی. محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۱. ۱۳۸۳. گزینه‌ی سخن پارسی

